

مکاسب محرمه / تطفیف

بسم الله الرحمن الرحيم

حکم وضعی تطفیف

مقام اول، بحث حکم تکلیفی بود و ادله و فروعاً بحث بود که ادله چهارگانه و فروعاً چهارده یا پانزده گانه را بحث کردیم.

مقام دوم، بحث حکم وضعی معامله ای است که در آن تطفیف و بخش اعمال شده است. در این مقام دوم، صوری وجود دارد که ذکر می کنیم و عمدتاً سه صورت است و هر یک از آنها هم گاهی ربوی است و گاهی غیر ربوی است. البته ممکن است فروعاً و صور دیگری هم متصور باشد ولی عمده همین سه صورتی است که اینجا متصور می شود.

افساد معامله در صورت تطفیف

وجه این تقسیم و صوری که اینجا بیان شده است این است که گاهی معامله بر امر کلی و ما فی الذمه تعلق می گیرد، و گاهی معامله به همان امر خارجی تعلق می گیرد، این منشأ پیدایش صور است، از جهت دیگر هم گاهی معامله ای که انجام می شود در اجناس ربوی است یعنی در معامله در آن اجناسی است که اگر تساوی نداشته باشند حکم ربا پیدا می کنند، ربای معاملی می شود و گاهی هم نه غیر آن اجناس است.

الف. تعلق معامله به امری کلی

صورت اولی: این است که معامله تعلق بگیرد به امر کلی، چه حالا کلی ذمی و کلی فی المعین، که تفصیلهای در این دو نوع کلی در کتاب بیع ان شاء الله ملاحظه خواهید کرد. در اینجا خیلی جزئیات مهم نیست، مهم آن است که معامله تعلق گرفته است به کلی و بخش و تطفیف در مقام اداء و پرداخت انجام می شود. نشسته اند با صیغه که غالباً این عقد مع الصیغه می شود با صیغه عربی، فارسی یا با هر زبانی معامله کردند ده من گندم را به فلان مبلغ، در مقام معامله هیچ بحث امر خارجی مطرح نیست، کاملاً صیغه، **عقد انصب علی امر کلی** و در آن امر کلی هم کاملاً همه چیز روشن است ده من و پنجاه کیلو و امثال اینها به این مبلغ، مثنی و ثمن معلوم است و متعلق معامله یک امر کلی است. بعد از معامله باید بایع و مشتری ثمن و مثنی را اداء کنند، در مقام اداء بجای ده من، نه من می دهد یا احیاناً در ثمن کم می گذارد.

بنابر این که تطفیف در ثمن هم جاری شود به جای ده درهم، نه درهم می دهد، این صورت اولی است، و تبعاً خود او به دو حالت و صورت جزئی و فرعی تقسیم می شود که گاهی این معامله در اجناس ربوی است و در معاله گندم به گندم، گندم به جو است و گاهی هم نه سایر معاملات متعارف است که کالایی را به نقد معامله می

کند یا اگر دو جنس هم تبادل می شود اجناس ربوی نیستند، پس این معامله به کلی تعلق گرفته است و بخش در مقام اداء مافی الذمه است و تقسیم به معامله در اجناس ربوی و غیر ربوی است و غیر ربوی در مقام جنس به جنس منتهی ربوی نیستند یا جنس را به پول و نقدی معامله می کند.

شرط صدق تطیف در معامله

در اینجا اتفاق نظر است بر اینجا که معامله باطل نیست و صحیح است مگر این که در خود معامله، معامله ربوی باشد و کم و زیادی در دو طرف باشد و الا نفس این معامله تطیفی ندارد و معامله این نیست که ده من گندم به صد هزار تومان و کاملاً همه چیز مشخص است یا ده من به ده من گندم کذا، مقام معامله، مقامی است که در او شرایط صحت جمع بوده و آن چه که وجود دارد این است که در مقام پرداخت کلاه سر طرف می گذارد یا با علمش آن را ناقص اداء می کند این در مقام اداء است که امر متأخر از معامله است و مقام معامله وقعت صحیح و صحیح بوده است.

داشتن « قصد » در تطیف

قصد مانعی ندارد، تطیف و . عمل خارجی است مثل سایر آن معاصی که یک فعل خارجیست که آن عمل گناه و معصیت است، قصد او، قصد معصیت است که قصد معصیت آیا معصیت است یا نه؟ تطیف نیست به صرف این که قصد کرده است و گناه تطیف ندارد و خود معامله شرایط صحت در آن تام است و معامله ای بوده که همه شرایط در آن درست بوده و چون در کلی است و ذمی است و در عالم ذمه این معامله روی امر کلی واقع می شود تطیف در او معقول نیست، تطیف و بخش در معامله جایی است که عمل انجام شود و داد و ستد خارجی صورت بگیرد. ده من گندم به صد هزار تومان، یا دو یخچال با این قیمت معامله شده است، بله ممکن است غبن شده باشد ولی فرض این است که در مقام کلی بخش و تطیف معقول نیست و لذا معامله صحیح است البته سایر شرایط باید جمع باشد از جمله این که در جنس ربوی است باید متساوی باشند و فرض این است که همه شرایط است و قصد تطیف هم ربطی به خود معامله ندارد. بله اگر قصد تطیف دارد، به عنوان قصد معصیت است که حکمش، بحث شده است که قصد مواخذه ندارد.

جمع بندی شکل اول

آنی که بعد از معامله می آید و طرفین تکلیف دارند به اداء آن ثمن و مثنی و اداء هم باید در آن تطیف نباشد و اگر کسی در مقام اداء کم گذاشت از مثنی یا از ثمن، این معصیت کرده است و گناه کرده است به این که بخش در معامله کرده فی الثمن یا مثنی، این حرمت در مقام اداء است. مقام معامله نه حرامی مرتکب شده و نه بطلانی

وجود دارد و نه تطفیفی است چون روی کلی است، در مقام اداء که کم می پردازد و فرض این است که کلاً کم بگذارد این کار مرتکب گناه شدن است.

شرط فسخ معامله در شکل اول

حال اگر در مقام اداء بخشی از مثن را ندهد، یا نمی دهد یا تأخیر می اندازد اگر بخشی از مثن را اداء نکند اینجا چون حالت اجزاء است ممکن است بگوئیم بیع انحلال پیدا می کند نسبت به بخش اداء شده بیع صحیح است و نسبت به بخش اداء نشده یا باید اداء بکند و حالا که تأخیر می اندازد - یکی انحلال به اجزاء پیدا می کند یا این که خیار دارد - ادله خاصه ای داریم که در بخش خیار تأخیر گفته شده است که اگر ادله خاصه نبود در اجزاء انحلال بود ولی دلیل داریم که خیار دارد و در مقام تطفیف و بخش را اعمال می کند ولی چون بخشی از مثن یا مثن را نداده، مبتلا به تأخیر می شود، تأخیر در پرداخت مثن در موعدی که باید پرداخت می کند، آن وقت این خیار تأخیر اینجا ثابت می شود در وقتی که در تأخیر در پرداخت بعضی یا جزء مثن خیار تأخیر ثابت است که درستش هم این است که جاری هست. بنابر این که در تأخیر در بخشی از مثن خیار تأخیر ثابت است او مخیر می شود که فسخ بکند یا به این میزان پول خود را بگیرد.

حکم وضعی در شکل اول

پس سه حکم در اینجا است :

معامله جایز و صحیح، در اداء تطفیف شده این مرتکب معصیت شده و حکم تکلیفی را تخلف کرده است، کسی که تطفیف شده نسبت به او دارای خیار است. خیار جایی است که متوجه نباشد و بعد بفهمد ولی تطفیف اعم از علم و غیر علم است، جاهایی که شرایط خیار باشد اعمال می کند و اگر نباشد انحلال پیدا می کند.

ب. تعلق معامله به عین خارجی

صورت ثانیه و ثالثه مشترکند در این که معامله تعلق نمی گیرد به کلی، معامله روی عین خارجی می آید، روی شیء خارجی معامله واقع می شود، خیلی از وقتها معامله به شکل کلی صورت می گیرد بعد پرداخت می کند یعنی مقام معامله از مقام اداء جداست، که صورت اولی بود اما صور دیگر مقام معامله با مقام اداء در هم ادغام شده است به این شکل که معامله روی عین خارجی می آید و می گوید این ضبط را می فروشم یا به صورتی که عقد می خواند روی این شیء مخصوص یا این که معاطاتی است، این شیء را می دهد و پول را می گیرد، در هر حال معامله روی عین خارجی آمده است نه روی کلی فی الذمه. صورت دوم و سوم در مقابل اول است که از حیث این که معامله روی کلی آمده است در اولی، و در اینجا روی عین خارجی است یا به نحو قرائت سوره یا به نحو معاطات.

الف. عدم وجود شرط در معامله

اما صورت دوم این است که معامله روی عین خارجی آمده بدون این که شرط در کار باشد، می گوید **بعتك هذا العشرين مثلاً مناً**، فروختم این عنوان را می آورد ولی به شکل شرط نیست، می گوید **بعتك هذا**، هر دو تصورشان این است که با این فرض که این بیست من است یا بیست کیلو است یا تصریح هم می کند **بعتك هذا العشرين مناً** او هر وزن دیگر که بگوئیم که معامله روی عین خارجی است که وزنش هم معلوم است و **هذا العشرين** را می گوید و پولی که می گیرد به اندازه بیست کیلو است ولی در واقع او نوزده کیلو یا نوزده من است و کم است، شرط نکرده است.

ب. وجود شرط در معامله

صورت سوم شرط دارد و می گوید **فروختم این را به شرط این که ده تاست**. صورت دوم این است که عنوان وصفی به آن داده شده است می گوید **این بیست کیلو را به تو فروختم** ولی صورت سوم این است که می گوید **این را فروختم به شرط این که بیست کیلو باشد**، این شرط چون تفاوتی دارد، صورت دوم و سوم را جدا کرده است.

این صورت دوم که میانه صورت اولی و صورت ثالثه قرار گرفته است از حیث این که روی کلی نیامده است از اولی جدا شده است از حیث این که شرط نیست بلکه حالت عنوان و وصف است از سومی جدا شده است، عین خارجی متعلق معامله واقع شده است به عنوان وزن مشخص بدون شرط گذاشتن ولی در واقع این بیست کیلو یا بیست من نیست و در واقع نوزده من است یا نوزده کیلو است و در اینجا تطفیف است مثل زمانی که تخم مرغ را می خرد به تصور این که بیست تاست و او هم با این عنوان می فروشد ولی در واقع نوزده تاست یا بیست کیلو را معامله می کند ولی در واقع نوزده کیلو است و در همان تطفیف صورت می گیرد، بخش انجام می شود، کمتر از حد واقعیش در خود معامله پرداخت می شود.

عناوین ذاتی یا عرضی در معامله

دو سه مطلب در کتاب بیع است که به آنها اشاره می کنیم :

یک بحث در کتاب بیع است که به عنوان عناوین ذاتیه و مقومه در بیع و عناوین عرضیه که البته مفصلاً بحث خواهند شد، عناوینی که در معامله اخذ می شود و معامله به آنها تعلق می گیرد گاهی عناوین ذاتی است در مبیع یا ثمن، گاهی اوصاف و عناوین عرضی است. ذاتی مثل این که من این طلا را به تو فروختم، این طلا عنوان ذاتی برای این است اگر در واقع این فلزی، چیزی غیر از طلا باشد، طلا یک عنوان ذاتی برای فلز خاص است حال اگر

آن فلز آهن باشد، این ماده را ماده ای که به عنوان طلاست او فروخته است، عنوان طلا، یک عنوان عرضی نیست که بگوئیم چیزی داریم گاهی این طور است و گاهی این طوری نیست. عرف می گوید عنوان ذهب و طلا برای این، عنوان مقوم است و گاهی هم نه، عنوانهایی است که عرف آن را عنوان ذاتی و مقوم نمی داند و آن را وصف عرضی می داند، قالی را فروختم به عنوان این که رنگش قرمز است بعد معلوم شده که رنگ قرمز ندارد، رنگ یک وصف عرضی است بعضی از جاها تردید است که مثلاً قالی را به عنوان قالی تبریز بفروشد و بعد آن نباشد باز یک تردید است که آیا تبریزیت یک عنوان ذاتی است یا عنوان عرضی.

شرط بطلان معامله در عناوین ذاتی و عرضی

مشهور این طور می گویند:

الف. بطلان در عناوین ذاتی

در جایی که عناوین ذاتی باشند و بعد معلوم شود که آنی که عنوان ذاتی بود معامله به آن تعلق گرفت الآن آن نیست، می گویند معامله باطل است، مثلاً می گوید طلاهایی که در این صندوقچه است به این مبلغ فروختم، بعد از باز کردن صندوقچه، می فهمند که طلا نیست، فلز دیگری است آب طلائی به آن زدند. این معامله باطل است، برای این که معامله روی عنوانی رفته بود که عنوان مقوم است و وقتی که آن عنوان مقوم نباشد، عرف می گوید ما وقع لم یقصد، و ما قصد لم یقع. یعنی در واقع معامله ای نشده است برای این که معامله روی این ذهب، و در حالی که این ذهب نیست.

ب. عدم بطلان در عناوین عرضی

اما اگر اوصافی که در مقام معامله اخذ شده است از اوصاف عرضی باشد، قالی تبریز را معامله می کنند ولی بعد می بینند که این وصف را ندارد اینجا کسی نمی گوید معامله باطل است، اینجا می گویند خیار تخلف وصف است، معامله روی خود آن و عنوان ذاتیش وجود دارد منتهی چیز عرضی هم ذکر کرده بود که آن الآن نیست، این خیار تخلف وصف می شود، بعضی البته ظاهر کلمات بعضی مثل مرحوم ایروانی این است که گویا این اوصاف فرق نمی کند ولی مشهور محققین می گویند که آن عناوین مأخوذه در متعلق معامله گاهی از عناوین ذاتیه است و گاهی عناوین عرضی، اگر عنوان ذاتی تخلف کرد، معامله باطل است، برای این که معامله روی عنوان ذاتی می رود و اینجا عنوان ذاتی نیست اما وصف عرضی معامله را باطل نمی کند خیار تخلف وصف واقع می شود.

« وصف و اشاره » در مبیع

وصف و اشاره بحث دیگر ماست،

الف. اشاره محض

گاهی است که معامله که روی عین خارجی است گاهی اشاره است می گوید بعثک هذا بكذا، فقط اشاره می کند که هر دو این را معین می دانند، و غرر و جهل هم در اینجا نیست، این ضبط راه، قالی راه، این گندمی را که تصور معینی هر دو از او دارند و مشخص است و غرری نیست، معامله روی عنوان اشاره ای می آید،

ب. وصف محض

گاهی روی عنوان وصفی محض می آید، وصف می گوید بعثک ذهب بیست مثقال راه، طلای بیست عیار راه، آن هم آنجا وصف دارد.

ج. اشاره و وصف

صورت سوم این است که معامله روی عنوانی که آنجا وصف و اشاره است، این قالی تبریز را به تو فروختم، این اشاره به عین خارجی است و در کنارش وصفی را هم ذکر می کند، این و وصف را دارد.

تقدم « اشاره » یا « وصف »

آن صورتی که وصف کلی باشد و یا اشاره باشد کاری نداریم اما جایی که حالت سوم باشد روی عین خارجی با هم اشاره و هم وصف باشد، این بیست کیلو، این پسته رفسنجان، در این صورت سوم، گفتند وصف و اشاره با هم تلائم دارد و انطباق دارد یعنی این قالی تبریز است یا پسته رفسنجان است یا این که این بیست کیلو یا بیست من است، اینها با هم منطبق است.

اما اگر اشاره و وصف با هم ناسازگار بودند، منطبق نبودند، وصف اینجا محقق نبود، گفته این قالی تبریز، این که معلوم است ولی تبریزی نیست یا این بیست کیلو نیست، این را تخالف اشاره و وصف می گویند و مفصل بحث کردند که در تخالف اشاره و وصف آیا اشاره مقدم است یا وصف مقدم است، کدام مبناست، معامله روی این آمده و وصف اینجا نیست، می گوئیم وصف مهم نیست، یا نه آن وصف مهم است و این اشاره مهم نیست، این بحث مفصلی شده که معمولاً البته در اینجا غالب محققین می گویند معامله روی عین خارجی و وصف اگر عنوان ذاتی باشد یک شکلی می شود یعنی اگر عنوان ذاتی باشد آن معامله روی وصف می رود و وصف در معامله دخالت دارد و اگر نباشد معامله باطل است اما اگر وصف عنوان ذاتی نباشد غالباً می گویند خیار، تخلف وصف است.

معامله عین خارجی « ربوی » یا « غیر ربوی »

در بحث خودمان صورت دوم این بود که معامله تعلق گرفته به این عین خارجی، به این عین مشار الیه خارجی و وصفی اینجا وجود دارد، شرط نیست. این بیست من گندم را می فروشم و یا عملاً این بیست من گندم را می فروشم ولی در واقع این وزن کمتر است و این صورت هم مثل صورت قبل دو حال دارد یک حالت ربوی، اجناس ربوی است،

الف. بطلان معامله ربوی

یک حالت غیر ربوی است، اگر در اجناس ربوی باشد معلوم است باطل است برای این که فرض این است که بیست من گندم را با بیست من جو از نوع دیگر معامله می کند ولی در واقع او در تطفیف کرده یعنی نوزده من است، این اصلاً از باب ربویت باطل است اینجا هم گناه کرده که ربا کرده و هم گناه تطفیف دارد و هم معامله باطل است چون معامله ربوی است. حیث تطفیف موجب بطلان نشده است و حیث ربویت موجب بطلان شده است.

ب. بطلان معامله غیر ربوی

در معامله های غیر ربوی که خیلی جاها این طور است، چیز دیگری معامله کرده است و اجناس ربوی هم نیستند این معامله آیا درست است یا خیر؟ ممکن است کسی بگوید باطل است برای این که غرری است و در آن جهالت است و بخاطر این که معامله روی بیست من بوده ولی در واقع بیست من نیست، این فرض را می گویند که برای دفع غرر همین اندازه که این امر مورد اشاره است و مشتری هم دارد می بیند و اقدام می کند و آگاه به این واقعیتی است که اینجا قرار دارد می گویند همین قدر کافیست که بیع غرری نباشد ولذا از جهت غرری می گویند باطل است.

بنابر این که بگوییم این اندازه غرر باطل نیست. اگر ربوی نباشد که فرض همان است و غرر را قائل نباشیم اینجا می گویند که معامله باطل نیست و گناه کرده و تطفیف می کند چه با علم و چه بدون علم، معامله باطل نیست، تخلف وصف وجود دارد که آن عشرين، الآن عشرين نیست منتهی به دلیل این که اینجا وزن است دو احتمال داده شده است :

الف. انحلال معامله

یک احتمال این است که بگویند این معامله در اینجا بیع انحلال پیدا می کند بیست من به بیست تومان بود، این نوزده من است، انحلال پیدا می کند چون درست است که اینجا وصف است ولی این وصف غیر از وصف کیفی

است این وصف، وزن است که جزء خارجی است و بیع در مقابل این اجزاء انحلال پیدا می کند. این وصف، جزء کمی خارجی است و معامله منحل می شود نوزده من به نوزده تومان، و یک تومان باطل است.

ب. عدم انحلال معامله

یک احتمال هم این است که بگوییم معامله انحلال پیدا نمی کند، معامله روی بیست کیلو بوده، منتهی این بیست کیلو، یک کیلو کم دارد وصفش تخلف دارد و طرف حق دارد این را کلاً بپذیرد و برود و می تواند بگوید چون اینجا کم است می تواند فسخ کند. خیار معنایش است که یا همین طور به بیست تومان قبول می کند یا این که فسخ می کند، انحلال که باشد بیع لازم است نسبت به نوزده من، حق فسخ ندارد منتهی حق دارد یک تومانش را بگیرد اما در خیار تخلف حق دارد که کلش را به هم بزند و یا این که بپذیرد.

اینجا به دلیل این که وصف جزء وزن است و جزء مبیع است و نبوده است انحلال اقوی است و بحث بیشترش در کتاب بیع خواهد آمد.